



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: استعمال

تاریخ: ۱۵ مهر ۱۳۹۲

مصادف با: ۱ ذی الحجه ۱۴۳۴

موضوع جزئی: مطلب سوم: استعمال لفظ در لفظ (مقام اول: امکان)

جلسه: ۱۵

سال: پنجم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

استعمال اللفظ فی اللفظ:

عرض کردیم استعمال بر دو قسم است؛ استعمال اللفظ فی المعنی و استعمال اللفظ فی اللفظ، استعمال اللفظ فی المعنی بر دو قسم بود؛ یکی استعمال حقیقی و دیگری استعمال مجازی، در جلسات گذشته پیرامون استعمال مجازی بحث کردیم و انظار مختلف درباره مجاز را مورد بررسی قرار دادیم اما بحث از استعمال اللفظ فی اللفظ بحثی است که باید درباره اقسام آن و صحت چنین استعمالی بحث کنیم. در استعمال لفظ در معنی، لفظ توسط متکلم استعمال می شود لکن اراده معنی می شود اما در این مقام لفظ استعمال می شود اما نه در معنای خودش بلکه از این لفظ یک لفظ اراده می شود، یعنی در واقع غرض متکلم این است که صورت موضوع را در نفس سامع ایجاد کند که به این وسیله به نفس موضوع منتقل شود، مثلاً وقتی متکلم می گوید: «زید» منظورش معنای زید نیست بلکه می خواهد صورت لفظ زید را در نفس سامع ایجاد کند تا به خود لفظ زید منتقل شود.

اقسام:

استعمال لفظ در لفظ بر چهار قسم است:

قسم اول: اطلاق اللفظ و ارادة شخصه

این که لفظ استعمال می شود و از آن خود شخص این لفظ اراده می شود، به تعبیر محقق خراسانی متکلم شخص این لفظ را اراده می کند مثل اینکه کسی می گوید: «زید لفظاً» کلمه «زید» که در این قضیه موضوع قرار گرفته، استعمال شده ولی نه در معنای «زید» بلکه در خود لفظ «زید» استعمال شده چون می خواهد محمول را بر خود لفظ «زید» بار کند، اینجا متکلم شخص همین لفظی را که خودش گفته اراده کرده، یعنی لفظ «زید» را استعمال کرده و شخص لفظ «زید» را که از دهان او صادر شده را اراده کرده است.

قسم دوم: اطلاق اللفظ و ارادة مثله

این که لفظ استعمال شود ولی شخص لفظ اراده نشود بلکه مثل آن لفظ اراده شود، مثل اینکه معلم در کلاس درس از دانش آموزان سؤال کند در جمله «زید ضرب» «زید» از نظر نحوی چه نقشی دارد؟ و تک تک شاگردان پاسخ دهند و

بگویند: «زیدٌ مبتدأ» که اینجا لفظ «زید» استعمال شده ولی مثل لفظ زیدی که متکلم گفته اراده شده؛ یعنی می‌گوید: «زیدٌ» و اراده می‌کند آن زیدی را که معلم گفته است.

قسم سوم: اطلاق اللفظ و ارادة صنفه

اینکه لفظ استعمال شود ولی صنف لفظ اراده شود، خود این دو قسم دارد:

گاهی شامل لفظی هم که در کلام خود متکلم استعمال شده می‌شود، مثل اینکه گفته می‌شود: «زیدٌ إن وقع فی اول الکلام فهو مبتدأ»؛ اگر زید در ابتدای کلام واقع شود مبتداست که از این «زید» صنف زیدهایی اراده شده که در ابتدای کلام قرار می‌گیرند و شامل همه زیدهایی می‌شود که در ابتدای کلام قرار می‌گیرند حتی همین زیدی که در کلام متکلم آمده است. گاهی شامل خود لفظی که در کلام متکلم استعمال شده نمی‌شود مثل اینکه گفته شود: «زیدٌ فی جملة [ضرب زید] فاعل»؛ زید در جمله «ضرب زید» فاعل است، اینجا صنف زیدهایی که بعد از فعل قرار گیرند را شامل می‌شود اما خود زید در کلام متکلم را صادر نمی‌شود چون آن زید مبتداست نه فاعل.

قسم چهارم: اطلاق اللفظ و ارادة نوعه

خود این قسم به دو نحو قابل تحقق است؛ گاهی شامل خود لفظ صادر شده از متکلم هم می‌شود مثل اینکه گفته شود «زیدٌ لفظٌ» که شامل خود زید صادر شده از متکلم هم می‌شود. «زیدٌ لفظٌ» هم مثال برای قسم اول (اطلاق اللفظ و ارادة شخصی) قرار گرفت و هم مثال برای قسم چهارم (اطلاق اللفظ و ارادة نوعه) و فرق این دو این است که در قسم اول اراده به شخص آن لفظ تعلق گرفته و منظورش همان لفظی بوده که خود متکلم تلفظ کرده که تابع اراده است، اگر اراده کند آن زیدی که خودش می‌گوید لفظ است مثال برای قسم اول می‌باشد و اگر قصدش فقط لفظ صادر از خودش نباشد بلکه بگوید هر که بگوید «زید»، لفظ است در این صورت مثال برای قسم چهارم خواهد بود.

گاهی هم شامل خود لفظ صادر شده از متکلم نمی‌شود مثل اینکه گفته شود: «ضرب فعل ماضٍ»، که نوع «ضرب» مورد نظر متکلم است یعنی «ضرب» در هر جمله‌ای که باشد فعل ماضی است اما این اطلاق شامل «ضرب» در خود این جمله نمی‌شود چون «ضرب» در اینجا مبتداست نه فعل ماضی.

حال باید ببینیم چنین استعمالی (استعمال اللفظ فی اللفظ) صحیح است یا نه؟ و آیا عنوان استعمال در اینجا تحقق دارد یا نه؟ پس در حقیقت دو موضوع در اینجا وجود دارد؛ یکی صحت و امکان استعمال لفظ در لفظ است و دیگری بحث از تحقق و صدق عنوان استعمال است.

پس در دو مقام باید بحث شود یکی بحث از امکان استعمال لفظ در لفظ و دیگری بحث از تحقق و صدق عنوان استعمال.

مقام اول: امکان استعمال اللفظ فی اللفظ

امکان قسم اول (اطلاق اللفظ و ارادة شخصی):

اشکال صاحب فصول:

مرحوم صاحب فصول در اینجا اشکال کرده و می‌گوید اساساً چنین استعمالی ممکن نیست، ایشان می‌گوید: کلمه «زید» در «زید لفظاً» تارةً بر چیزی دلالت دارد و اخری بر چیزی دلالت ندارد، حال اگر لفظ «زید» بر چیزی دلالت داشته باشد و قرار باشد مدلول لفظ «زید» خود شخص همین لفظ باشد اتحاد دال و مدلول پیش خواهد آمد و اتحاد دال و مدلول صحیح نیست و نمی‌شود یک شیء هم دال باشد و هم مدلول، یعنی هم چیزی باشد که دلالت بکند و هم چیزی باشد که بر آن دلالت می‌شود، پس اطلاق لفظ و ارادة شخصه منجر به اتحاد دال و مدلول خواهد شد که باطل است.

اگر هم گفته شود «زید» بر چیزی دلالت نمی‌کند؛ یعنی هیچ مدلولی ندارد یک مشکله جدی دارد و آن این است که نتیجه این سخن عدم تطابق قضیه لفظیه و قضیه محکیه خواهد بود، چون به طور کلی در قضایا حداقل سه جزء وجود دارد که عبارتند از: موضوع، محمول و نسبت بین موضوع و محمول، مثل اینکه گفته شود: زید ایستاده است که زید موضوع، ایستادن محمول و است نسبت بین زید و ایستادن است. قضیه محکیه واقعیتی است که قضیه ملفوظه از آن حکایت می‌کند و این محکی گاهی در عالم خارج است مثل اینکه گفته شود: «فردا درس هست» و گاهی در عالم ذهن است مثل اینکه گفته شود: «الانسان کلی»، گفته‌اند باید بین قضیه ملفوظه و محکیه تطابق باشد، یعنی اگر قضیه ملفوظه سه جزء دارد قضیه محکیه هم باید سه جزء داشته باشد، حال اگر گفته شود در قسم اول (اطلاق اللفظ و ارادة شخصه) لفظ «زید» بر هیچ چیزی دلالت ندارد لازمه‌اش این است که بین قضیه ملفوظه و محکیه تطابق نباشد یعنی قضیه ملفوظه سه جزء داشته باشد ولی قضیه محکیه دارای دو جزء باشد که عبارت از محمول و نسبت است و موضوع نداشته باشد لذا بین قضیه لفظیه و محکیه تطابقی وجود نخواهد داشت در حالی که باید بین این دو قضیه تطابق وجود داشته باشد، پس صاحب فصول می‌گوید: لفظ «زید» از دو حال خارج نیست؛ یا بر چیزی دلالت دارد یا دلالت ندارد، اگر بخواهد بر چیزی دلالت کند منجر به اتحاد دال و مدلول خواهد شد که باطل است و اگر بخواهد بر چیزی دلالت نداشته باشد لازمه‌اش این است که بین قضیه ملفوظه و محکیه تطابق نباشد. لذا قسم اول (اطلاق اللفظ و ارادة شخصه) ممکن نیست.^۱

پاسخ مرحوم آخوند:

ایشان می‌فرماید: استدلال صاحب فصول مبنی بر عدم جواز استعمال لفظ در شخص لفظ قابل قبول نیست؛ چون: اگر لفظ «زید» بخواهد بر یک چیزی دلالت کند و آن چیز شخص همان لفظ باشد اصلاً اتحاد دال و مدلول لازم نمی‌آید؛ چون بین دال و مدلول باید تغایر باشد ولی ملاک تغایر فقط تغایر حقیقی و واقعی نیست بلکه صرف تغایر اعتباری بین دال و مدلول هم کفایت می‌کند، اگر دو چیز حقیقتاً یکی باشند اما به دو اعتبار و حیثیت مورد لحاظ قرار گیرند که یک شیء به اعتباری دال و همان چیز به اعتبار دیگر مدلول باشد مشکل حل می‌شود. در ما نحن فیه هم لفظ «زید» دال و در عین حال مدلول هم می‌باشد اما دال است از حیث اینکه لفظی است که از متکلم صادر شده است و مدلول هم می‌باشد به اعتبار اینکه شخص همین لفظ هم توسط متکلم اراده شده است، پس تغایر وجود دارد و آن مقداری که برای دال و مدلول

۱. الفصول الغریبه، طبع قدیم، ص ۲۲.

لازم داریم تحقق دارد و گرچه حقیقتاً دال و مدلول یکی است و لفظ زید یکی بیشتر نیست اما اعتباراً بین دال و مدلول تغایر وجود دارد به این نحو که لفظ «زید» از این حیث که متکلم آن را استعمال کرده عنوان دال پیدا می‌کند و از این حیث که متکلم آن را اراده کرده عنوان مدلول پیدا می‌کند و تغایر اعتباری بین دال و مدلول کفایت می‌کند و لازم نیست که حتماً تغایر واقعی و حقیقی بین این دو وجود داشته باشد.

اینکه گفته شد اگر لفظ «زید» بر چیزی دلالت نداشته باشد منجر به عدم تطابق قضیه ملفوظه و محکیه نخواهد شد هم صحیح نیست چون این خلاف فرض است چون فرض این است که شخص قضیه تشکیل می‌دهد و یک چیزی را بر زید حمل می‌کند، پس باید یک چیزی در ذهن او باشد تا بتواند محمول را بر آن حمل کند و همان چیزی که در ذهن است موضوع می‌باشد لذا بین قضیه ملفوظه و محکیه تطابق وجود دارد و کلام صاحب فصول صحیح نیست.

بحث جلسه آینده: اینکه آیا پاسخ مرحوم آخوند تمام است و آیا قسم اول (اطلاق اللفظ و ارادة شخصه) امکان دارد یا نه؟ بحثی است که در جلسه آینده به آن خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»